

اصطلاح دیوانی «پروانه» در متون ادبی و تاریخی فارسی تا قرن هشتم

مریم سیدان*

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه صنعتی شریف

(از ص ۷۷ تا ص ۹۶)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۱/۱۷، تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۷/۶/۲۶

چکیده

نظام حکومتی و تشکیلات اداری ایران در طی تاریخ تغییر کرده است. بعضی از مشاغل و مناصب و همچنین اصطلاحات دیوانی در دوره‌هایی متداول بوده و به تدریج از میان رفته است. چه بسا تعدادی از این واژه‌ها، تحول معنایی یافته‌اند و امروز تعریف و کاربرد دقیق بعضی از آنها برای ما ناشناخته است. گاه این واژه‌ها در متون ادبی و تاریخی فارسی آمده و نویسندگان و شاعران با آنها تعبیر و ترکیبات خیال‌انگیز ساخته‌اند. تحقیق درباره معنی اصلی چنین واژه‌هایی در متن‌های کهن و توجه به معنای‌ای که نویسندگان و شاعران از آنها اراده کرده‌اند، کمک می‌کند تا شناخت درست‌تر و دقیق‌تری از تشکیلات اداری گذشته پیدا کنیم. «پروانه» یکی از این واژه‌ها است که اصطلاحی دیوانی بوده و در فارسی و عربی به کار رفته و تحول معنایی یافته است. در مقاله حاضر، کاربرد اصطلاحی این واژه و تعبیر و ترکیبات وابسته به آن، در تعدادی از مهم‌ترین متون ادبی و تاریخی فارسی، تا قرن هشتم هجری قمری، بررسی شده و نگارنده از این طریق کوشیده است به معانی و جایگاه آن در دستگاه‌های حکومتی گذشته دست یابد. باتوجه به نتایج مقاله، این معانی عبارت‌اند از: حکم، اجازه، برات یا سند، مهر، پیک، خادم و حاجب.

واژه‌های کلیدی: اصطلاح دیوانی پروانه، حکم، اجازه، برات، مهر، پیک، خادم.

۱. مقدمه

«پروانه» واژه‌ای در اصل فارسی و از نظر نوع و ساخت واژگانی، اسم و از زمره واژه‌هایی است که در فارسی میانه پسوند «آک» داشته‌اند [پروانک] و در فارسی دری با هاء بیان حرکت یا هاء غیرملفوظ نوشته و خوانده می‌شوند. بعضی لغت‌شناسان احتمال داده‌اند که این واژه، مأخوذ از «پروان» (به معنی پیش، جلو) در زبان پارسی و آن نیز مشتق از ایرانی باستان باشد (حسن‌دوست، ۱۳۹۵: ۶۷۵/۲-۶۷۶). «پروانه» از فارسی به عربی رفته و به صورت‌های «فروانه» (ابن‌درید، ۱۹۸۷: ۱۳۲۶/۳)، «فروانق» (انوری، ۲۵۳۵: ۲۴)، «بروانه»، «بروانق» و بیشتر به صورت «فَرائق»، «فَرائق» متداول شده است (حسن‌دوست، ۱۳۹۵: ۶۷۵/۲).

از نحوه کاربرد «پروانه» در متون ایران پیش از اسلام اطلاعی به دست نیاموردیم، اما باتوجه‌به اینکه این واژه در شعر بعضی شاعران عصر جاهلیت نظیر امرؤالقیس (ر.ک: ابن‌منظور، ۱۴۱۰: ذیل «فرائق») و ابن ابی‌امیه (ر.ک: جاحظ، ۱۹۹۷: ۵۶، ۶۰) به‌کاررفته، می‌توان گفت که پیش از اسلام در ایران، اصطلاحی رایج بوده است. اینکه خوارزمی در قرن چهارم هجری قمری آن را از اصطلاحات دیوان برید محسوب کرده (۱۴۲۸: ۷۵)، نشان می‌دهد در حکومت‌های اسلامی آن عصر، «پروانه» اصطلاحی متداول بوده است. کهن‌ترین متون فارسی پس از اسلام که «پروانه» در آنها در معنای دیوانی به‌کاررفته، متعلق به سده پنجم هجری قمری‌اند. این متن‌ها عبارت‌اند از: *علی‌نامه* (ربیع، ۱۳۸۸: ۴۴)، *دیوان معزی* (معزی، ۱۳۱۸: ۵۷۸)، *قابوسنامه* (عنصرالمعالی، ۱۳۷۸: ۲۳۴) و *سیرالملوک* (نظام‌الملک، ۱۳۸۹: ۱۱۸). باتوجه‌به کاربرد این واژه در شعر مختاری غزنوی (۱۳۴۱: ۷۵) (درگذشته در حدود ۵۱۲ تا ۵۴۸ ق) که بخشی از حیاتش را در روزگار غزنویان (۳۴۴-۵۸۳ ق) سپری کرده، می‌توان احتمال داد اصطلاح «پروانه» در دستگاه غزنویان مطرح بوده است. نمونه‌های متعددی از کاربرد «پروانه» در شعر و نثر قرن پنجم و ششم و در آثار شاعران و نویسندگانی که مناسباتی با سلجوقیان (۴۲۹-۵۹۰ ق) داشتند، حاکی از رواج این اصطلاح در دوره فرمانروایی سلجوقیان است. بعضی شواهد نشان می‌دهد در عصر مغول نیز اصطلاح رایجی بوده است. در سده هشتم، خواجه کرمانی، حافظ و دیگران «پروانه» را در شعر به‌کاربرده‌اند.

نویسندگان تعدادی از فرهنگ‌های قدیم و جدید فارسی و عربی و همچنین مصححان و شارحان برخی از متون تاریخی و ادبی فارسی توضیحاتی درباره «پروانه» نوشته‌اند. در فرهنگ‌های فارسی، این معادل‌ها و تعریف‌ها برای «پروانه» آمده است:

۱. حشره‌ای است پرنده، سیاه‌رنگ، بزرگ‌تر از زنبور سرخ با پری دودی‌رنگ پهن و دراز که به تابستان پیرامون چراغ گردد و گاه به گرمای چراغ بسوزد، شاه‌پرک؛ ۲. حیوانی گوشت‌خوار شبیه به یوز که در شمال آفریقا زید و گویند که پیشاپیش شیر رود و آواز کند تا جانوران آواز او شنیده خود را بر کنار کشند و شیر را با او الفتی عظیم است و پس‌مانده صید شیر خورد. شبیه شغال است و به آن سیاه‌گوش و چاوشی هم می‌گویند؛ ۳. دلیل، رهبر، پیشرو لشکر؛ ۴. فرمان پادشاهان، حکم‌نامه، حکم؛ ۵. اذن، جواز، اجازه، اجازه‌نامه، تذکره عبور و مرور، گذرنامه، بار؛ ۶. برات، حواله؛ ۷. قاصد، پیک، برید، پروانچه، حامل خرائط و آن را خادم نیز گویند؛ ۸. حاجب^۱ (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «پروانه»؛ معین، ۱۳۹۱: ذیل «پروانه»؛ انوری، ۲۵۳۵: ۲۴-۲۵ و شریک‌امین، ۱۳۵۷: ۸۲-۸۴). فرهنگ‌نویسان عرب برای «فرانق» معادل‌ها و تعریف‌های محدودتری نوشته‌اند: جانوری شبیه شغال که جلوی شیر حرکت می‌کند و آمدن شیر را خبر می‌دهد، فرانق الاسد، فرانق البرید؛ پیک، رسول، خریطه‌کش؛ راهنما و پیشرو لشکر (ابن درید، ۱۹۸۷: ۱۲۰۸/۲ و ۱۳۲۶/۳؛ جوهری، ۱۴۰۴: ۱۵۴۳/۴؛ خوارزمی، ۱۴۲۸: ۷۵؛ ابن منظور، ۱۴۱۰: ذیل «فرانق» و زبیدی، ۱۴۱۴: ذیل «فرانق»).

در نوشته حاضر، آن دسته از معانی پروانه موردنظر است که در دستگاه‌های اداری و درباری گذشته مرسوم بوده است؛ بنابراین، معانی و کاربردهای غیردیوانی آن خارج از بحث ماست. روش کار به این صورت بود که در آغاز، «پروانه» و تعبیر و ترکیبات وابسته به آن را در متون نظم و نثر فارسی تا قرن هشتم استخراج و شواهد را دسته‌بندی کردیم، سپس با بررسی این کاربردها، کوشیدیم اطلاعاتی درباره اصطلاح «پروانه» عرضه کنیم.

در ادامه، هر دسته از معانی و شواهد مربوط به آنها را جداگانه می‌آوریم و درباره بعضی شواهد که ابهام دارند، بحث می‌کنیم.

۲. حکم

«حکم» به معنی فرمان و فرمان‌دادن به کاری یا چیزی است. پروانه در بعضی شواهد به این معنی به‌کاررفته است؛ برای نمونه، شواهد زیر را بخوانید:

چون بنات‌النعمش، پروین بر فلک بپراکند	گر ز باس صدر او، پروانه زی پروین برند (مختاری، ۱۳۴۱: ۷۵)
هست خشم و عفو او پروانه بیم و امید	هست مهر و کین او پیمانۀ سود و زیان (معزی، ۱۳۱۸: ۵۷۸)
شب ما روشن است امشب بده پروانه تا خادم	ندارد شمع را بر پا، برد جاییش بنشانند (سلمان ساوجی، ۱۳۷۹: ۳۲۳)
پروانه او گر رسدم در طلب جان	چون شمع همان دم به دمی جان بسپارم (حافظ، ۱۳۶۲: ۶۵۶/۱)

- [خلیفه] منصور پروانه فرمود در نوشتن به اهل اهواز و استفسار حال آن ضیعت تحقیق کردن (تاریخ شاهی، ۲۵۳۵: ۲۷).

- چون این حکم به نفاذ پیوست که حکام ولایات برات ننویسند، ملک رودراور از اعمال همدان، آن را چون احکام پیشین پنداشت، پروانه داد تا بیتکچی براتی چند بر ولایت نوشت (همدانی، ۱۳۷۳: ۱۴۲۶/۲).

- چون به اصفهان رسیدند از بزرگی از جمله معارف آنجا احضار او را استدعا نمودند جهت سؤالی که او را در خجلت و انفعال اندازد، آن بزرگ به احضار او پروانه داد... (مافروخی، ۱۳۸۴: ۱۴۳)

- دراز کردید در کار این نابکار بدکردار پروانه دهید تا تمامت ضیاع و اسباب او با او دهند و سرای او را خالی کنند (دهستانی، ۱۳۵۵: ۱۱۸۲/۳).

از عبارتی در *سیرالملوک* چنین استنباط می‌شود که پروانه گاه حکم یا فرمان شفاهی بوده است:

- **پروانه‌ها** می‌رسد به دیوان و خزانه و از مهمات ولایت و اقطاع و صلات. باشد که بعضی از این فرمان‌ها در حال خرمی باشد و این کاری نازک است، اندر این احتیاط تمام می‌باید. و باشد که گویندگان را نیز تفاوتی افتد یا چنان که باید نشنیده باشند. باید که این رسالت بر زبان یک تن باشد و آن یک تن به زلفان خویش گوید نه به نیابت (نظام‌الملک، ۱۳۸۹: ۱۱۸).

از عبارت فوق دو نکته استنباط می‌شود: نخست اینکه پروانه‌ها (فرمان‌ها) بی‌ی که از سوی پادشاه به دیوان و خزانه می‌رسد، ممکن است در حالت مناسبی صادر نشده باشد و باید در انتقال چنین فرمان‌هایی احتیاط کرد؛ دوم اینکه احتمال دارد گویندگان یا منتقل‌کنندگان فرمان پادشاه آن را درست «نشنیده» باشند و در نتیجه، بهتر است وظیفه انتقال فرمان شاه به دیگران را یک نفر، بدون واسطه، برعهده داشته باشد و همچنین آن را «با زلفان خویش» بیان کند. با توجه به اینکه نظام‌الملک از فعل «شنیدن» و عبارت «با زلفان خویش» استفاده کرده است، می‌توان نتیجه گرفت «حکم شفاهی» مراد است.

برخلاف حدس هیوبرت دارک،^۲ از سیاق عبارت *سیرالملوک* به نظر می‌رسد پروانه به معنای «حکم» یا «فرمان» به کاررفته است، به‌ویژه اینکه نویسنده آشکارا واژه «فرمان‌ها» را

آورده است؛ به علاوه، «پروانه‌ها» جمع و «می‌رسد» مفرد آمده است، درحالی‌که بررسی سبک سیرالملوک نشان می‌دهد که در این کتاب، برای نهاد جاندار در حالت جمع، فعل اگر معلوم باشد، به صورت جمع می‌آید^۲ و چنانچه مقصود از «پروانه‌ها» فرستندگان پیام بود، فعل آن به صورت جمع (می‌رسند) به کار می‌رفت.

در فرج بعد از شدت نیز پروانه در معنای حکم و فرمان شفاهی آمده است:

– من رسول امیرالمؤمنینم و پروانه می‌رسانم از زبان او که هیچ مکروهی به قاسم بن عیسی نرسانی و اگر چنان که تن و جان او را آسیبی رسانی، تو را به قصاص او مؤاخذ گردانم (دهستانی، ۱۳۵۵: ۹۲۹/۲).

باتوجه به بعضی شواهد، پروانه گاه در معنی حکم مکتوب هم به کار رفته است:

– در حال دوات و کاغذ بخواست و پروانه به خط خود تمهید کرد که محمد قاسم به هر موضع که رسیده است باید که خود را در چرم خام گیرد و به دارالخلافت مراجعت نماید (کوفی، ۱۳۸۴: ۲۴۴).
در چند نمونه شعری نیز میان «پروانه» و «خط» یا «نوشته» ارتباط برقرار شده است:

ای سبزه گرت ملک چمن می‌باید	پروانه مطلق ز خط یار بیار
گفتم از پروانه و خط در گذر	(ظهیر فاریابی، ۱۳۸۹: ۳۱۵)
	من نه میر ملک و شاه کشورم
	(خواجوی کرمانی، ۱۳۶۹: ۴۵۸-۴۵۹)

بنابر بعضی شواهد، پروانه مکتوب باید مهر و نشان می‌شد تا اعتبار می‌یافت:

رفته ز پروانه او نقش آل	و آمده در روز جلالش زوال
	(همان، ۱۳۸۷: ۴۵)

در مثال فوق، «آل» به معنی سرخ یا سرخ‌رنگ و کوتاه‌شده «آل تمغا» (مهر سرخ، مهر و جای مهر پادشاهان ترک) است (ر.ک: خواجوی کرمانی، ۱۳۸۷: ۲۰۷). بیت دیگری هم حاکی از ارتباط میان پروانه و آل است:

در ایام طفلی رسن‌تاب بود	به سی‌سالگی مشرف آب بود
به عهد شما صاحب مال شد	خداوند پروانه و آل شد
	(عضد یزدی، ۱۳۸۱: ۱۹۶)

گرچه در بیشتر شواهد، پروانه در معنای فرمان غالباً از طرف پادشاه و حاکم و خلیفه بوده است، تعدادی از شواهد نشان می‌دهد که دست‌کم در بعضی دوره‌ها، از سوی برخی بزرگان دربار و نزدیکان پادشاه نیز صادر می‌شد. به علاوه، باتوجه به بعضی مثال‌ها، پروانه

از طرف کسی غیر از پادشاه، امری خلاف عادت بوده و احتمالاً کاربردی استثنائی داشته است:

- و سوم آنچه امیرالمؤمنین رشید کرد که چون جعفر چندان کار بزرگ به اعتماد بر کرم امیرالمؤمنین از عبدالملک متقبل شد و بی استطلاع رای امیرالمؤمنین و مشورت او در اتمام این مهمات بزرگ پروانه داد، امیرالمؤمنین او را در آن دعوی خجل و شرمسار نگردانید و به مواعیدی که او فرموده بود، وفا نمود (دهستانی، ۱۳۵۵: ۲۵۷/۱).

- و بسیار بودی که حسن [مازندرانی] به آنچه خواستی از خود بی استطلاع رای علاءالدین پروانه دادی و حکمها کردی و تمامت به امضا مقرون بودی... (جوینی، ۱۳۸۵: ۲۵۷/۳).

۳. اجازه

مراد از «اجازه» در اینجا، رخصت یا اذن، رخصت دادن یا اذن دادن به چیزی یا به انجام کاری است. اصطلاح «پروانه» در متون نظم و نثر فارسی، گاه به این معنی به کار رفته است؛ از جمله در بیتی از حافظ، پروانه به معنای اجازه آمده است و معنی حکم برای آن مناسب به نظر نمی‌رسد:

دولت صحبت آن شمع سعادت پرتو باز پرسید خدا را که به پروانه کیست
(حافظ، ۱۳۶۲: ۱۵۲/۱)

هر روز به حاجب وصال پروانه یک نظر مده بیش
(نزاری، ۱۳۷۱: ۱۳۲۵)

در بعضی نمونه‌ها، معنی حکم و اجازه، هر دو، برای پروانه قابل تصور است:

ور زهره جز به بزم تو خنیاگری کند جاوید دف دریده و بریط شکسته باد
ور نامه‌ای دهد نه به پروانه تو تیر شغلش فروگشاده و دستش بیسته باد
(انوری، ۱۳۷۲: ۱۱۸/۱)

به مزده جان به صبا داد شمع در نفسی ز شمع روی توش چون رسید پروانه
(حافظ، ۱۳۶۲: ۸۵۰/۱)

پروانه در معنی اجازه نیز مانند معنای پیشین، یعنی حکم، غالباً از سوی شاهان و حاکمان داده می‌شد. بیتی از خواجهی کرمانی نشان می‌دهد که پروانه در معنای اجازه یا اجازه‌نامه ممکن بود از طرف شاهی مقتدر برای امیری هم فرستاده شود و این به منزله جوازی برای ورود به دربار و ملاقات با فرستنده پروانه بوده است:

دوش می‌آمد نگار بربرم گفتم ای آرام جان و دلبرم
دامن افشان زین صفت مگذر ز ما گفت بگذار ای جوان تا بگذرم

گفتم امشب یک زمان تشریف ده	تا به کام دل ز وصلت بر خورم
گفت بی پروانه نتوان یافتن	صحبتیم را زانکه شمع خاورم
گفتم از پروانه و خط در گذر	من نه میسر ملک و شاه کشورم
یک زمان با من به درویشی بساز	زانکه من هم بندهات هم چاکرم
	(خواجوی کرمانی، ۱۳۶۹: ۴۵۸-۴۵۹)

۴. برات، سند پرداخت وجه و...، حواله، عطیه

در بعضی مثال‌ها، پروانه در معنای نوشته‌ای به کاررفته است که ضمن آن وجه یا اقلامی از جانب دولت به خزانه‌دار و دیگران حواله داده شده است و در گذشته، اصطلاحاً به آن «برات»^۵ می‌گفتند. گاه این حواله صورت عطیه و بخشش داشت (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «برات»)^۶.

پروانه در شواهد زیر به معنی برات به کاررفته است:

- و هیچ‌کس از مجلس شراب بی اجازت شهنشاه با وثاق نتوانستی شد و چون رفتی هر نقل و نبید که پیش او نهاده بودی با او بردندی و اگر گفتی به وثاق حریف دارم، شراب‌سلار بی‌استطلاع درخور حریف نقل و نبید و گوسفند پروانه نیشتی و شراب‌داران حاصل کرده با او سپردندی (ابن اسفندیار، به نقل از: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «پروانه»).

- امیرالمؤمنین معتمم وقتی مر ابن‌الرومی را صلتی فرمود و بر ابوحاتم پروانه نیشتند و ابوحاتم آن صلت را دیر می‌داد، ابن‌الرومی این دو بیت هجو گفت که معنی آن این بود... (عوفی، ۱۳۸۷: ۳۲۳).^۷

- چون آن حاجب بدین مهم نامزد شد، به‌جهت مایحتاج لابد و خرج راه و قطع منازل ... از دیوان اعلیٰ ... پروانه حاصل کرد (منهاج سراج، ۱۳۴۳: ۸۶/۲).

- فرمان داد، به حکم پروانه و نوشته که به وی دادند، که هر سال از منال دیه مذکور... دوازده دینار زر رکنی رایج به وی دهند (تاریخ شاهی، ۲۵۳۵: ۱۷۹).

- بر جمله فرمان شد تا او را توکیل کردند. چون ایلچیان از پیش بُندق‌دار باز آمدند، گفته بود که من به استدعای پروانه آمدم؛ چه وعده داده بود که مملکت روم چون بیایم، به من سپارد و بعد از آنکه آنجا آمدم بگریخت (همدانی، ۱۳۷۳: ۱۱۰۴/۲).

بزرگی به پارانج و پروانه نیست به تیزی و تندی و سخنانه نیست
(عضد یزدی، ۱۳۸۱: ۲۰۹)

امیرخسرو دهلوی «بر چیزی پروانه‌دادن» و «پروانه‌دادن» را در دو بیت به‌کاربرده است و اگرچه معنای اجازه هم از آن استنباط می‌شود، با توجه به واژه‌های «وجه» و «اقطاع»، معنای برات بیشتر به ذهن می‌آید:

ای خواجه دیوان دل آخر بیفزایی خورش
گر نیست وجه زندگی، بر مردنم پروانه ده
بر من جفاها کرد دل، بستان ازو انصاف من
ظالم‌تر از غم نیست کس اقطاعش این پروانه ده
(امیر خسرو، ۱۳۸۰: ۷۹۵)

برات را معمولاً حکام و عاملان صادر می‌کردند (شادروی‌منش و ایرانی، ۱۳۹۶: ۱۹۴).
بیتی از سلمان ساوجی حاکی است که نوشتن پروانه، در معنی برات، به عهده مستوفیان
بوده است:

آنکه بستان می‌کند تیغ خلاف اندر غلاف
گر صبا منشور فرمانش به بستان می‌برد
نیست بی‌پروانه مستوفی دیوان او
فی‌المثل گر یک ورق باد از گلستان می‌برد
(سلمان ساوجی، ۱۳۷۳: ۷۴)

از نوشته رشیدالدین فضل‌الله همدانی چنین استنباط می‌شود که متن پروانه را وزیر،
وکیل یا دیگران می‌نوشتند و شاه آن را نشان می‌کرد:

– وزیر بروقی فرموده پروانه می‌نویسد مسمی و مفصل و به‌گاه خلوت و فرصت یک‌یک را عرضه می‌دارد
تا نشان می‌فرماید (۱۳۷۳: ۱۵۱۱/۲).

– پادشاه اسلام... خواجه‌سرای دیگر را نصب فرموده و در عهده ایشان، و وزیر آن را جمع ایشان کرده بر
دفتر ثبت کرده، و فرموده تا آنچه از آن خرج رود وزیر پروانه می‌نویسد و عرضه می‌دارد تا به قلم مبارک
نشان می‌فرماید، و نایب وزیر بر دفتر ثبت می‌کند و می‌دهد (۱۳۷۳: ۱۵۱۱/۲).

به‌علاوه، فخر مدبر ویژگی‌هایی برای وکیل نویسنده پروانه برشمرده و توصیه‌هایی به
صاحب این وظیفه کرده است. نوشته او حاکی است که در بعضی دوره‌ها برای نوشتن
پروانه، مقرری و حقی نیز تعیین شده بود که از آن با عنوان «حق‌الپروانه» یاد شده است:

– چنان باید که مردی با دل و فراخ‌نمک باشد که وکیل در فرمان‌دادن و پروانه‌نوشتن^۸ مثل نایب پادشاه
باشد. و او را جداگانه دیوانی باشد. و خدمتکاران مهذب بر خشم خویشان‌دار را اختیار کند تا مردمان
روزگار و اهل مملکت به چشم احترام و بزرگی درو نگرند که بزرگداشت او بزرگداشت پادشاه و مخدوم
او باشد (۱۳۵۴: ۳۰).

– در خطاب و القاب از حد نبرد و نیز خطاب جاهلانه نکند؛ چنان‌که خیرالامور اوساطها باشد. و اندازه
هرکس نگاه دارد تا بر نادانی حمل نیفتد. و هر پروانه که بنویسد تا در دفتر ثبت نفرماید، نشان نکند
(۱۳۵۴: ۳۰).

– هر پروانه که بنویسد مشرّح و مبین باشد و از سخنان حشو و رکبیک دور باشد. و به سبب غرض و
سلامی و رشوت، کارها بسته ندارد و گشاده‌کار و بر خشم و بی‌خطر باشد. و در حق‌الپروانه مکاس و
استقصاء بسیار نکند (۱۳۵۴: ۲۹).

گویندگان فارسی برات را به معنی هر حواله معنوی نیز به‌کاربرده‌اند (دهخدا، ۱۳۷۷:

ذیل «برات»)، از جمله در شواهد شعری زیر:

لعل تو مرا بوسگی پذیرفته‌ست
با زلف بگو تا بدهد پروانه
(عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۳: ۳۴۳)

تا چند مرا ز نور امید
پروانه دهی به ماه و خورشید
(نظامی، ۱۳۱۳: ۶)^۹

۵. تأیید، مهر یا نشان

نویسنده دستورالکاتب پروانه را چند بار در معنایی نزدیک به تأیید، مهر یا نشان به کار برده است. در این عبارتها، پروانه غیر از حکم و برات است و بلکه حکم و برات با آن موشح شده است.^{۱۰} از این رو، تأیید، مهر یا نشان معنای دیگر پروانه در بعضی دوره‌ها به شمار می‌رود که در فرهنگ‌های لغت ضبط نشده است.

- ... و احکام دیوانی را از یرلیغ‌ها و آل‌تمغاوات و مؤامرات و مفاضا و ... تا به پروانه و نشان او موشح نگردد، موثوق‌بها و معتمدعلیها ندانند (نخجوانی، ۱۹۷۶: ۸۰/۲)

- و پروانه و نشان او بر احکام دیوانی و یارغویی از جمله لوازم شمردند (نخجوانی، ۱۹۷۶: ۱۰۳/۲).

- کتبت [کتابت] مکتوبات دیوانی از احکام و امثله و برات ... به اجازت و اشارت و پروانه و نشان او باشد (نخجوانی، ۱۹۷۶: ۱۱۱/۲).

- ... بر موجبی که مسودات به پروانه و یاسامیشی امرای دیوان رسیده باشد، احکام بنویسد (نخجوانی، ۱۹۷۶: ۴۳/۲).

به علاوه، در عبارتی از شمس‌الدین آملی نیز پروانه در معنای تأییدی به خط پادشاه به کار رفته است که برات باید به آن موشح باشد. آملی قالب نگارش متن فارسی برات را این‌گونه معرفی کرده است:

- صدر معظم فلان‌الدین برساند از جوهری که در جمع اوست به تحصیل فلان در وجه رسوم فلان‌الدین به موجب پروانه به خط اشرف، زر رایج یک‌هزار دینار نصفه پانصد دینار و چون به علامات دیوانی موشح گردد، اعتماد نماید و کتب فی تاریخ کذا (۱۳۸۱: ۳۱۲/۱).

۶. پیک، خادم، حاجب

پروانه در بعضی نمونه‌ها در معنای شخصی به کار رفته است که وظیفه و شغل معینی دارد. با توجه به این نمونه‌ها، پروانه را می‌توان پیک یا خریطه‌کش، خادم و حاجب تلقی کرد. در نمونه‌های زیر، پروانه به معنای پیک به کار رفته است:

چو بنوشت وی نامه‌ای همچنین
فرستاد زی بصریان حزیین

چو آن نامه بر دست پروانه داد
ببرد نامه را پیک زی بصره شاد
(ربیع، ۱۳۸۸: ۴۴)

در مجلس تو مطرب و در بزم تو ساقی	سرو سمن‌اندام و بت سیم‌سیرین باد
هر دم ز در خالق و ذریهٔ آدم	پروانهٔ رحمت سوی تو روح‌الامین باد (معزی، ۱۳۱۸: ۷۶۱)
چون ندادی خطِ تسلیم و ارادت مطلب	کم ز پروانه توان بود به پروانه نگر
چون امانت بسپردی تو برو او داند	عهده بیرون فکن از گردن و اندیشه مخور (نزاری، ۱۳۷۱: ۱۲۰۲)

- و لکن چون کسی را صلتی خواهی فرمود؛ اگر چیزی اندک بود، به زفان خویش بر سرِ ملا مگوی! اندر نهان کسی را بگوی تا پروانه باشد... که من هشت سال به غزنین بودم، ندیم سلطان مودود رحمه‌الله بودم، سه چیز هرگز از وی ندیدم: یکی آنکه هر صلتی که زیر دویست دینار بودی به زبان خویش بر سرِ ملا نه‌گفتی مگر به پروانه (عنصرالمعالی، ۱۳۷۸: ۲۳۴).

در عبارتِ آخرِ مثال پیش که از *قابوسنامه* نقل شده است، می‌توان پروانه را در معنایی نزدیک به برات نیز تصور کرد، ولی باتوجه‌به فعل «گفتن» معنای «پیام‌رسان» و «برندهٔ پیام شفاهی» و «خادم» مناسب‌تر است.

در *سیرالملوک* پروانه به معنی برندهٔ پیام شفاهی به‌کاررفته است:

- در احتیاط‌کردن پروانه‌ها در مستی و هوشیاری^{۱۱} (نظام‌الملک، ۱۳۸۹: ۱۱۸)

در بعضی موارد، پروانه به معنای واسطه یا هرکسی است که انجام‌دادن کاری به او فرمان داده می‌شود:

گر می‌کشیم خود گش، بر غمزه بار مفگن
در بخشش کریمان پروانه می‌نگنجد
(امیرخسرو، ۱۳۸۰: ۳۸۸)

باتوجه‌به کتاب *افتتاح‌الدعوة*، نوشتهٔ ابن حیون، وظیفهٔ «فرانق» صرفاً بردن پیام‌های شفاهی نبوده است، بلکه وظیفهٔ نامه‌رسانی برعهده داشته است: «و وجه بالکتابه مع الفرانق و استحثه و کتب معه الی وجوه العساکر بموت ایبه و بالقبض علی ابی حوال إن هو تئاقل عن القدوم، و امر الفرانق بدفه الیهم إن رأه قد تئاقل فلما وصل الکتاب الی ابی حوال و افقة و قد کره المقام...» (ابن حیون، ۱۴۲۶: ۹۵-۹۶). تنوخی (وفات: ۳۸۴ق) نیز آورده است: «... جاءني فرانقه برقعه بخطه...» (۱۳۹۱: ۷۹/۱).

در عبارت زیر، پروانه معنی یاری‌کننده و خدمتکار می‌دهد:

- گفت پیغامبر صلی‌الله‌علیه‌هرکه پروانه بود برادر مسلمان را به کسی که تسلط دارد در پیداکردن نیکویی یا آسان‌کردن دشواری، خدای (تعالی) او را یاری دهد بر گذرکردن صراط آن روز که پای‌ها اندرو بلغزد... (ابن قضاعی، بی‌تا: ۲۹۳).

در بعضی شواهد به منصب «پروانگی»^{۱۲} اشاره شده است؛ از جمله، در مختصر سلجوقنامه بارها آمده است:

- وزارت بر صاحب شمس‌الدین و نیابت بر قراطای و ملک‌الامرای بر خاص اغز و اتابگی بر اسدالدین روزبه و پروانگی بر ابوبکر عطار قرارگرفت (ابن‌بی‌بی المنجمه، ۱۳۵۰: ۲۵۱).^{۱۲}
در تاریخ سلاجقه نیز از این منصب یاد شده است:

- چون دولت امارت خورشیدپروانه به‌سرآمد، معین‌الدین پسر صاحب مذهب‌الدین علی استقلال تمام یافت و منصب پروانگی بدو منتقل گشت و همچنان با وجود جهانداری و سلطان‌نشانی، آن اسم بر او علم شد (آقسرائی، ۱۳۶۲: ۴۵-۴۶).

اصطلاح «پروانگی» در بی‌تی از اوحدی هم به‌کاررفته است:

دل بر شمع رخت راه نمی‌یافت هیچ چشم تو پروانه‌ایش داد به پروانگی
(۱۳۴۰: ۳۹۶)

گرچه باتوجه‌به مختصر سلجوقنامه اغلب پروانگان سمت وزیری داشته‌اند، بعضی هم به حجاب یا سرپرستی حاجبان منصوب بوده‌اند؛ چنان‌که از ملک معین‌الدین سلیمان با عنوان «ملک الحجاب» یاد شده است (ابن‌بی‌بی المنجمه، ۱۳۵۰: ۲۸۶).

اینکه مولانا در مکتوبات خویش گاه معین‌الدین پروانه را ملک‌الامراء و الحجاب خوانده (از جمله ر.ک: مولوی، ۱۳۶۳: ۳۴) قابل‌توجه است. در بعضی شواهد دیگر هم میان پروانگی و امارت رابطه برقرار شده است:

- مناصب دولت ادر عهد غیاث‌الدین کیخسروا[کماکان بر اکابر مقرر ماند، وزارت بر صاحب فخرالدین علی بن حسین، و امارت به‌اسم پروانگی بر معین‌الدین پروانه (آقسرائی، ۱۳۶۲: ۸۹).^{۱۴}

باتوجه‌به مطالب مذکور، به‌نظر می‌رسد منصب پروانگی دست‌کم در دوره سلاجقه روم به یک سمت و وظیفه مشخص محدود نبوده است، بلکه پروانگان، خاندان یا گروهی بودند که بعضی از آنان وزیر و حاجب بودند و بعضی دیگر نقش مهم‌تری در دربار ایفا و بر کار حاجبان و امیران نظارت می‌کردند. محمدجواد مشکور منصب پروانگی را معادل مقام صدراعظمی دانسته است (ر.ک: ابن‌بی‌بی المنجمه، ۱۳۵۰: صدوشصت‌ویک). بعضی شواهد حاکی است که گاه برای اطمینان خاطر پروانگان، تملیک ناحیه‌ای نیز به آنان سپرده می‌شد:

- فی‌الجمله به‌جهت اطمینان خاطر پروانه تا از قبل سلطان مستظهر شود و ایمن گردد و به‌زودی به حضرت سلطان پیوندد، منشوری موقع به تملیک سینوب بدو فرستادند (آقسرائی، ۱۳۶۲: ۸۳).

۷. ترکیب‌ها

پروانه در متون گذشته، گاه به صورت ترکیب‌ها و تعبیرهایی درآمده است که در بعضی از اینها، با اینکه پروانه در معنی حکم یا اجازه به کاررفته است، صرفاً شاعرانه است و جنبه خیالی دارد؛ نظیر پروانه بخت (خاقانی، ۱۳۸۲: ۷۱۵)، پروانه خرد (معزی، ۱۳۱۸: ۷۲۹)، پروانه دیوانگی (مولوی، ۱۳۷۶: ۱۰۳۸)، پروانه عزلت (خاقانی، ۱۳۸۲: ۴۱۲) و پروانه نسیان (مولوی، ۱۳۷۵: ۱۶۳/۳). اما بعضی از ترکیب‌ها متضمن معنایی است که کاربردشان را در دستگاه پادشاهان نشان می‌دهد. گرچه معنای قابل تصور برای بعضی از این ترکیب‌ها را نمی‌توان با شاهد دیگری تقویت کرد، در ادامه می‌کوشیم معنای این ترکیب‌ها را با توجه به نوع کاربردشان در متن تعبیر کنیم:

– پروانه آزادی: حکم آزادی و رهایی

گفتم که ز عشقم ده پروانه آزادی گفتا خطِ عارض بس، پروانه نمی‌باید
(امیرخسرو، ۱۳۸۹: ۲۴۶)

در بعضی شواهد، به استخلاص کسی پروانه فرمودن، در خلاص کار کسی پروانه دادن و پروانه به اطلاق کسی دادن به کاررفته که معنای آنها عبارت است از: حکم دادن به رهایی کسی از چیزی.

به استخلاص من پروانه فرمای که چون شمعم زبانی آتشین است
(سلمان ساوجی، ۱۳۷۹: ۴۳۲)

حسبَةً لِّلَّهِ بِفِرْمَا مَنَعْمَا در خلاص کار من پروانه‌ای
(اصفهانی، ۱۳۴۸: ۴۶۲)

خلاص جمله را پروانه فرمود در اخلاص و هواداری بیفزود
(فقیه کرمانی، ۲۵۳۶: ۳۸۵)

– متوکل... فرمود که پروانه دهند تا او را اطلاق کنند و از او هیچ نطلبند (دهستانی، ۱۳۵۵: ۱۲۴/۱).

– پروانه امان: امان‌نامه، زنده‌نامه یا خط امان:

جهان‌پناها عدل تو خلق عالم را ز جور حادثه پروانه امان آورد
(عبید زاکانی، ۱۳۳۷: ۱۴)

– پروانه انفاذ: حکم جاری، حکمی که باید اجرا شود:

منشی فلک اجری ارزاق نداند تا نشنود از کلک تو پروانه انفاذ
(اصفهانی، ۱۳۹۱: ۳۵۳)

در شاهد دیگری از نافذ بودن پروانه سخن گفته شده است:

خسروا، عید به خدمت سوی صدرت آمد موسم عید تو بادا به سعادت مرسوم
باد پروانه تو نافذ و هم اندر عید مادحت را برسانند ز دیوان مرسوم
(وطواط، ۱۳۳۹: ۳۴۹)

- پروانه به خون دادن: حکم دادن به قتل کسی، امر کردن به کشتن کسی:

بر دیده من برو که مخدومی پروانه به خون بده که سلطانی
(سعدی، ۱۳۷۹: ۶۵۴)

- پروانه تشریف: برات یا حکمی که برای شغل و منصبی می نویسند و ضمن آن، انعام و وظیفه صاحب شغل را تعیین می کنند:

ای از تو جهان را همگی آرایش وی از تو چو من هزار در آسایش
پروانه تشریف که داری [دادی؟] به وکیل بر تازه اشارتی دگر فرمایش
(قمر اصفهانی، ۱۳۶۳: ۲۳۹)

- فضل... درحال تشریف و انعام وظایف شغل را به تمامت پروانه فرمود و مرا با منصب بزرگ از خدمت امیرالمؤمنین بازگردانید (عوفی، ۱۳۳۵: ۳۴).

- پروانه ثواب و عقاب: حکمی برای پاداش دادن به کسی یا عقوبت کردن کسی:

نصرت که خاص حاجب قدس است گو بیا پروانه ای برای ثواب و عقاب ده
(اخسیکتی، ۱۳۸۹: ۲۹۰)

- پروانه دخول: اجازه وارد شدن، اجازه نامه ورود:

روزی سرت ببوسم و در پابت اوفتم پروانه را چه حاجت پروانه دخول
(سعدی، ۱۳۷۹: ۵۳۴)

- پروانه دستوری: باتوجه به بیعتی، معنای اجازه نامه یا حکم قابل استنباط است:

دوش ماه از در خورشید چراغی طلبید گفت پروانه دستوری او می باید
(سلمان ساوجی، ۱۳۷۹: ۴۵۶)

- پروانه دهلیزی: حکمی که زبردستان و غلامان پادشاه، از جانب خود، صادر کرده اند؛ در سیرالملوک چنین به کاررفته است:

- از پروانه های دهلیزی یکی آن است که متظلمی به درگاه آید بنگذارند او را که... حال خویش بنماید (نظام الملک، ۱۳۸۹: ۵۲).

اصطلاح «پروانه دهلیزی» را جای دیگری نیافتیم. «دهلیز» و «صدر» دو جای مختلف در دربار پادشاهان بوده است؛^{۱۵} صدر جایی است که پادشاه و بزرگان دربار آنجا

می‌نشینند، اما دهلیز، یعنی دالان و اندرون سرا. در بعضی نسخ تاریخ بیهقی آمده است: «رسول و خادم را در دهلیز فرود آوردند» (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «دهلیز»). از اینجا می‌توان حدس زد که پروانه دهلیزی اصطلاحی است مقابل پروانه صدری یا پروانه‌ای که از سوی پادشاه (آنکه در صدر مجلس می‌نشیند) صادر می‌شود و حکمی است که در دهلیز (جایی که به خادمان و غلامان مربوط است) صادر شده است، نه صدر؛ یعنی احتمالاً پروانه دهلیزی حکمی بوده است که خادمان و غلامان بدون اطلاع پادشاه صادر می‌کردند.

– پروانه راحت: اجازه یا دستور استراحت و آسایش؛ در بیتی از حافظ به کاررفته است:

پروانه راحت بده ای شمع که امشب از آتش دل پیش تو چون شمع گدازم
(حافظ، ۱۳۶۲: ۶۶۸/۱)

به نظر می‌رسد «پروانه راحت» اجازه یا دستوری برای استراحت و آسایش است و برای تعدادی از مشاغل دولتی، مثل پاسبانان و نوبتیان کاربرد داشته است که برحسب وظیفه باید ساعات خاصی را به کاری مشغول باشند.

در بیت حافظ، راوی شعر از مخاطب درخواست می‌کند که اجازه فراغت یا آسایشی به او دهد، تا این فرصت برایش فراهم شود که از بسیاری آتش دل، مانند شمع پیش او بسوزد.^{۱۶} ناصر بخارایی هم در بیتی، آتش و سوختن را «راحت پروانه» دانسته است:

مرا ای زاهد از دوزخ مترسان که آتش راحت پروانه باشد
(۲۵۳: ۱۳۵۳)

– پروانه وصل، پروانه وصال: اجازه دیدار؛^{۱۷} گرچه می‌توان این ترکیب را صرفاً شاعرانه، به معنی اجازه وصال به‌شمار آورد، کاربرد آن در میان شاعران مختلف این حدس را تقویت می‌کند که در اصل اصطلاحی دیوانی بوده است:

پروانه وصل از سر و زر خواهد مرفق آن شحنة حسن از چه سر و زر نپذیرد
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۵۷۹)

سر بر خط ارادت داریم و دیده بر در تا کی دهند ما را پروانه وصال
(نزاری، ۱۳۷۱: ۹۴۰)

در شب هجران مرا پروانه وصلی فرست ورنه از دودش جهانی را بسوزانم چو شمع
(حافظ، ۱۳۶۲: ۵۹۴/۱)^{۱۸}

– پروانه عالی / پروانه اعلی: معادل حکم و فرمان پادشاه است؛ در بعضی نمونه‌ها به این صورت از آن یاد شده است:

موقوف رسانیدن پروانه عالی است
وجه من و یک جو نرسد تا نرساند
(سلمان ساوجی، ۱۳۷۹: ۴۵۲)

- ... پروانه عالی به تبعات و نیابت هر حاسد و معاند ... بیرون آمد... (نسوی، ۱۳۸۱: ۱۶).

- **پروانه مراد:** اجازه‌ای که نشان‌دهنده موافقت با درخواست و مطالبه کسی است:

تا چند همچو شمع زبان‌آوری کنی
پروانه مراد رسید ای محب خموش
(حافظ، ۱۳۶۲: ۵۷۶/۱)

- **پروانه مطلق:** گویا به معنای اجازه یا فرمان محتوم که خط یا مهر پادشاه بر آن باشد:

ای سبزه گرت ملک چمن می‌باید
پروانه مطلق ز خط یار بیار
(ظهیر فاریابی، ۱۳۸۹: ۳۱۵)

- ... تا پادشاه اسلام پروانه مطلق نفرماید قطعاً هیچ از آن [خزانه] خرج نکنند (همدانی، ۱۳۷۳: ۱۵۱/۲).

در مثال دوم، می‌توان معنای نوشته یا سند پرداخت وجه به خط و مهر پادشاه هم از آن برداشت کرد.

- **پروانه نوال / عطا:** حکم یا سند بخشش و عطا:

ز آن سان که روز مجلس در خلعتی که بخشد
ز اطلس بطانه سازد پروانه نوالش
بر شخص شرزه شیران از خون قبای اطلس
مقراض وش بریدی مقراضه نوالش
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۲۲۸)

- اهل خراسان چهره‌اش خوانند؛ چنان‌که ظهیر فاریابی گوید: شمعی است چهره تو که هر شب ز نور خویش/پروانه عطا به مه آسمان دهد (رامی، ۱۳۲۵: ۱۹).

۸. نتیجه

پروانه اصطلاحی دیوانی در دستگاه حکومتی ایران در دوران گذشته است. پروانه از فارسی به عربی رفته و در متون قدیم عربی معمولاً به صورت فرانسوی آمده است. در مقاله حاضر، کاربرد دیوانی اصطلاح پروانه، در تعدادی از مهم‌ترین متون ادبی و تاریخی فارسی تا قرن هشتم هجری قمری بررسی شد. نتایج مقاله عبارت است از:

- پروانه در چند معنای گوناگون در متون نظم و نثر فارسی به کاررفته است. این معانی عبارت‌اند از: ۱. حکم؛ ۲. اجازه یا اجازه‌نامه؛ ۳. برات، سند پرداخت وجه و...، حواله، عطیه؛ ۴. تأیید، مهر یا نشان؛ ۵. شخصی که ممکن است پیک، خادم و حاجب باشد.
- پروانه گاه به معنی حکم و اجازه شفاهی و گاه مکتوب بوده است.

- پروانه در معنای حکم و اجازه غالباً از طرف پادشاه بود، اما با توجه به بعضی شواهد، افرادی غیر از پادشاه نیز در شرایط خاص، پروانه می دادند.
- پروانه در معنای اجازه یا اجازه نامه ممکن بود از طرف شاهی مقتدر برای امیری هم فرستاده شود و این به منزله جوازی برای ورود به دربار و ملاقات با فرستنده پروانه بود.
- پروانه مکتوب را پادشاه باید مهر و نشان می کرد.
- پروانه در معنای حکم و جواز در متون فارسی، گاه در ترکیباتی به کاررفته است و با توجه به این ترکیبات می توان اطلاعاتی درباره معانی دیوانی این اصطلاح به دست آورد.
- پروانه در معنای برات را در بعضی دوره ها، وزیر، وکیل یا دیگران می نوشتند و شاه نشان می کرد. در بعضی دوره ها برای نوشتن پروانه، مقرری و حقی نیز تعیین شده بود که آن را حق پروانه می گفتند.
- پروانه، در بعضی شواهد، پیک یا خریطه کش، خادم و یا حاجب بود. در بعضی شواهد، از منصب پروانگی یاد شده است. منصب پروانگی، در دوره سلاجقه روم، به یک سمت و وظیفه مشخص محدود نبوده است، بلکه به نظر می رسد پروانگان خاندان یا گروهی بودند که عده ای از آنان وزیر و حاجب بودند و بعضی دیگر نقش مهم تری در دربار ایفا و بر کار حاجبان و امیران نظارت می کردند. منصب پروانگی گاه معادل مقام صدراعظمی بوده است.

پی نوشت

۱. معانی دیگری هم برای پروانه آمده است که متأخرند (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «پروانه»؛ معین، ۱۳۹۱: ذیل «پروانه»).
۲. دارک در فهرست لغات و اصطلاحات سیرالملوک حدس زده است که پروانه، در عبارتی که از این کتاب آوردیم، «یک نوع پیک خاص» است که فرمان های شفاهی را از کاخ سلطنتی به دیوان می رساند (ر.ک: نظام الملک، ۱۳۸۹: ۳۴۹).
۳. نمونه هایش فراوان است؛ مثلاً، «چون حاجبان او را بدیدند با آن تیر او را بخواندند، گفتند...» (نظام الملک، ۱۳۸۹: ۴۱)؛ «مردمان در این مستأصل و درویش می شوند...» (همان: ۱۰۰) و «باید که همیشه به همه اطراف جاسوسان برونند» (همان: ۱۰۱).
۴. نیز ر.ک: دهستانی، ۱۳۵۵: ۴۵۷/۱.
۵. آملی فصلی از *نفائس الفنون فی عرائس العیون* را به معرفی «برات و تعلیق و مثنی و تسلیم نامه و موامره و مفاصات» اختصاص داده است (۱۳۸۱: ۳۱۲/۱).
۶. نیز درباره معانی برات ر.ک: شادروی منش و ایرانی، ۱۳۹۶: ۱۸۸-۱۹۱.
۷. نیز ر.ک: عوفی، ۱۳۸۷: جزء دوم از قسم اول/۱۷۷.

۸. باتوجه به اینکه عنوان فصل «اندر نصب کردن وکیل کافی در فنون معاملات، راست‌قول» است، پروانه در عبارات فخر مدبّر معنای برات دارد.
۹. برای دیدن نمونه‌های بیشتر، ر.ک: مهستی گنجوی، ۱۳۷۷: ۱۵۰ و جهان‌ملک‌خاتون، ۱۳۷۴: ۵۵۲.
۱۰. درباره کاربرد «نشان» در برات ر.ک: شادروی‌منش و ایرانی، ۱۳۹۶: ۱۹۱ - ۱۹۲.
۱۱. عنوان فصل پانزدهم *سیرالملوک* است. هرچند در متن فصل، چنان‌که پیش‌تر نوشتیم، پروانه معنی فرمان می‌دهد، اما در عنوان فصل، «پروانه‌ها» معادل «گویندگان» است.
۱۲. «پروانگی» از نظر ساخت واژگانی اسم یا حاصل مصدر است (مقایسه کنید با: خواجگی، آزادگی).
۱۳. برای دیدن نمونه دیگر، ر.ک: ابن‌بی‌بی المنجمه، ۱۳۵۰: ۴۴.
۱۴. برای دیدن نمونه‌های بیشتر، ر.ک: آفسرای، ۱۳۶۲: ۴۵ و ۱۴۰.
۱۵. در ابیات زیر تفاوت جایگاه دهلیز و صدر مشهود است:
دهلیز سراجة الهی / دهلیز چه؟ صدر پادشاهی (خاقانی، ۱۳۸۷: ۱۲۴)
هر یکی از جهل عذری نیز گفت / کس نگفت از صدر کز دهلیز گفت (عطار، ۱۳۹۶: ۱۳۴)
بدر ما راست اگر چه چو هلالیم نزار/ صدر ما راست اگر چه که در این دهلیزیم (مولوی، ۱۳۷۶: ۶۲۲).
۱۶. زریاب خوبی درباره این بیت نوشته است: «گویا شاعر از حضور معشوقه خود احساس امن و راحت نمی‌کرده است و هر لحظه منتظر بوده است که او را جواب گوید» و افزوده است «پروانه راحت خواستن یعنی پروانه امن و فراغت خواستن تا به قول خود شاعر از آتش دل پیش او چون شمع بگدازد یعنی شب را سحر کند» (۱۳۷۴: ۳۸۹).
۱۷. در بعضی فرهنگ‌های لغت «دیدار» را یکی از معادل‌های «وصال» آورده‌اند (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «وصال»).
۱۸. نیز ر.ک: حافظ، ۱۳۶۲: ۲۴۰/۱.

منابع

- آفسرای، محمود بن محمد (۱۳۶۲)، *تاریخ سلاجقه (مسامره‌الخبار و مسامره‌الخبار)*، به اهتمام و تصحیح عثمان توران، تهران، اساطیر.
- آملی، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۱)، *نفائس‌الفنون فی عرائس‌العیون*، به تصحیح و پاورقی حاج میرزا ابوالحسن شعرانی، تهران، اسلامیة.
- ابن بی‌بی المنجمه (۱۳۵۰)، *اخبار سلاجقه روم*. به کوشش محمدجواد مشکور. تهران: کتابفروشی تهران.
- ابن‌حیون، نعمان بن محمد (۱۴۲۶)، *کتاب افتتاح‌الدعوه*، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
- ابن‌درید، محمد بن حسن (۱۹۸۷)، *جمهرة اللغة*، جلد دوم، بیروت، دارالعلم للملایین.
- ابن‌قضاعی، ابوالحسن علی (بی‌تا)، *ترک الاطناب فی شرح الشهاب (مختصر فصل الخطاب)*، به کوشش محمد شیروانی، تهران، دانشگاه تهران.
- ابن‌منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۰ق)، *لسان‌العرب*، المجلد العاشر، بیروت، دار صادر.

- اخسیکتی، اثیرالدین (۱۳۸۹)، دیوان، تصحیح و تحشیه رکن‌الدین همایون فرخ، تهران، اساطیر.
- اصفهانی، جمال‌الدین محمد (۱۳۹۱)، دیوان، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، تهران، سنایی.
- اصفهانی، کمال‌الدین اسمعیل (۱۳۴۸)، دیوان، به اهتمام حسین بحر‌العلومی، تهران، کتابفروشی دهخدا.
- انوری، حسن (۲۵۳۵)، اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی، تهران، طهوری.
- انوری، علی بن محمد (۱۳۷۲)، دیوان، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، تهران، علمی و فرهنگی.
- اوحدی، رکن‌الدین (۱۳۴۰)، کلیات، با تصحیح و مقابله و مقدمه سعید نفیسی، تهران، امیرکبیر.
- بخارائی، ناصر (۱۳۵۳)، دیوان اشعار ناصر بخارائی، به کوشش مهدی درخشان، سلسله انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی.
- تاریخ شاهی (۲۵۳۵)، به اهتمام و تصحیح محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- تنوخی، محسن بن علی (۱۳۹۱)، نشوار المحاضرة و اخبار المذاكرة، تحقیق عبود الشالچی، بی‌جا، بی‌نا.
- جاحظ، عمرو بن بحر (۱۹۹۷)، کتاب البغال، قدم له و بوبه و شرحه علی بوملحم، بیروت، دار و مکتبه الهلال.
- حافظ، شمس‌الدین (۱۳۶۲)، دیوان، به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، جلد اول، تهران، خوارزمی.
- حسن دوست، محمد (۱۳۹۵)، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، جلد دوم، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، آثار.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۴)، الصحاح، تحقیق احمد عبدالغفور عطّار، بیروت، دارالعلم للملایین.
- جوینی، عطاملک بن محمد (۱۳۸۵)، تاریخ جهانگشا، تصحیح محمد قزوینی، جلد سوم، تهران، دنیای کتاب.
- جهان‌ملک خاتون (۱۳۷۴)، دیوان، به کوشش پوران‌دخت کاشانی‌راد و کامل احمدنژاد، تهران، زوّار.
- خاقانی، بدیل بن علی (۱۳۸۲)، دیوان، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، تهران، زوّار.
- _____ (۱۳۸۷)، تحفة‌العراقین، به کوشش علی صفری آق‌قلعه، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- خواجوی کرمانی، محمود بن علی (۱۳۶۹)، دیوان، به اهتمام و تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران، پاژنگ.
- _____ (۱۳۸۷)، روضة‌الانوار، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- خوارزمی، محمدبن احمد (۱۴۲۸)، مفاتیح‌العلوم، بیروت، دارالمناهل.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، دوره جدید، تهران، دانشگاه تهران.
- دهستانی، حسین بن اسعد (۱۳۵۵)، ترجمه فرج بعد از شدت، با مقابله و تصحیح اسماعیل حاکمی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- رامی، شرف‌الدین حسن (۱۳۲۵)، انیس‌العشاق، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال، تهران، انجمن نشر آثار ایران.

ربیع (۱۳۸۸)، *علی‌نامه (منظومه‌ای کهن)*، با مقدمه محمد رضا شفیعی کدکنی و محمود امیدسالار، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب.

زبیدی، سید محمد مرتضی (۱۴۱۴)، *تاج العروس من جواهر القاموس*، المجلد الثالث عشر، بیروت، دارالفکر.

زریاب خوبی، عباس (۱۳۷۴)، *آیینة جام*، تهران، علمی.

سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۷۹)، *کلیات*، تصحیح محمد علی فروغی، تهران، ققنوس.

سلمان ساوجی (۱۳۷۹)، *کلیات*، مقدمه و تصحیح عباس علی وفاپی، تهران، سخن.

شادروی منش، محمد و نفیسه ایرانی (۱۳۹۶)، «تحلیل اصطلاح برات در متون دانش استیفا»، *ادب فارسی*، بهار و تابستان، دوره ۷، ش ۱ (پیاپی ۱۹)، ۱۸۷-۲۰۵.

شریک امین، شمیم (۱۳۵۷)، *فرهنگ اصطلاحات دیوانی دوران مغول*، تهران، فرهنگستان ادب و هنر ایران.

ظهیر فاریابی، طاهر (۱۳۸۹)، *دیوان*، تصحیح و مقدمه اکبر بهداروند، تهران، نگاه.

عبید زاکانی، عبیدالله (۱۳۳۷)، *کلیات*، به کوشش پرویز اتابکی، تهران، زوار.

عضد یزدی (۱۳۸۱)، *سندبادنامه منظوم*، مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمد جعفر محجوب، تهران، توس.

عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۹۶)، *منطق‌الطیر*، تصحیح و توضیح محمود عابدی و تقی پورنامداریان، تهران، سمت.

عنصرالمعالی، کیکاوس بن اسکندر (۱۳۷۸)، *قابوسنامه*، به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، علمی و فرهنگی.

عوفی، سدیدالدین محمد (۱۳۳۵)، *پانزده باب جوامع‌الحکایات*، به سعی و اهتمام محمد رضائی، تهران، کلاله خاور.

_____ (۱۳۸۷)، *متن انتقادی جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات*، جزء دوم از قسم اول، با مقابله و تصحیح امیربانو مصفا (کریمی) و مظاهر مصفا، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

عین‌القضات همدانی، عبدالله بن محمد (۱۳۷۳)، *تمهیدات*، تصحیح عقیف عسیران، تهران، منوچهری.

فخر مدثر (۱۳۵۴)، *آیین کشورداری: شش باب بازیافته از آداب‌الحرب و الشجاعه*، به اهتمام محمد سرور مولایی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.

فقیه کرمانی، خواجه عمادالدین علی (۲۵۳۶)، *پنج گنج*، به اهتمام رکن‌الدین همایون فرخ، تهران، دانشگاه ملی ایران.

قمر اصفهانی، نظام‌الدین محمود (۱۳۶۳)، *دیوان*، تصحیح تقی بینش، مشهد، باران.

کوفی، علی بن حامد (۱۳۸۴)، *فتحنامه سند: المعروف به چچ‌نامه*، تصحیح داود پوته، تهران، اساطیر.

مافروخی، مفضل بن سعد (۱۳۸۴)، *محاسن اصفهان*، ترجمه حسین بن محمد آوی، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، اصفهان، سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان.

مختاری غزنوی، عثمان (۱۳۴۱)، *دیوان*، به اهتمام جلال‌الدین همایی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

- معزی، محمد بن عبدالملک نیشابوری (۱۳۱۸)، *دیوان/امیر معزی*، به سعی و اهتمام عباس اقبال، تهران، کتابفروشی اسلامیة.
- مهستی گنجوی (۱۳۷۷)، *مهستی‌نامه*، گردآورده فریدون نوزاد، تهران، دنیای نو
- معین، محمد (۱۳۹۱)، *فرهنگ فارسی*، تهران، امیرکبیر.
- منهاج سراج، عثمان بن محمد (۱۳۴۳)، *طبقات ناصری*، به تصحیح عبدالحی حبیبی، جلد دوم، کابل، انجمن تاریخ افغانستان.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۳) *مکتوبات*، تهران، علمی.
- _____ (۱۳۷۵)، *مثنوی معنوی*، تصحیح رینولد نیکلسون، دفتر سوم، تهران، توس.
- _____ (۱۳۷۶)، *کلیات شمس تبریزی*، به انضمام شرح حال مولوی به قلم بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، امیرکبیر.
- نخجوانی، محمدهندوشاه (۱۹۷۶)، *دستورالکتاب فی تعیین المراتب*، به سعی و اهتمام عبدالکریم علی اوغلی علی‌زاده، جلد دوم، مسکو، فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان، انستیتوی خاورشناسی.
- نزاری قهستانی، سعدالدین بن شمس‌الدین (۱۳۷۱)، *دیوان*، تصحیح مظاهر مصفا. تهران، علمی.
- نسوی، محمد بن احمد (۱۳۸۱)، *نقته‌المصدر*، تصحیح و توضیح امیرحسین یزدگردی، تهران، توس.
- نظام‌الملک، حسین بن علی (۱۳۸۹)، *سیرالملوک*، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران، علمی و فرهنگی.
- نظامی گنجه‌ای (۱۳۱۳)، *لیلی و مجنون*، به کوشش وحید دستگردی، تهران، ارمان.
- وطواط، رشیدالدین محمد (۱۳۳۹)، *دیوان*، تصحیح سعید نفیسی، تهران، کتابخانه بارانی.
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۷۳)، *جامع‌التواریخ*، تصحیح و تحشیة محمد روشن و مصطفی موسوی، جلد دوم، تهران، البرز.